

چند خرده روایت از حس و حال سفره های ساده افطار شهر در ماه مبارک رمضان

# همدلی با طعم نان و خرما



گزارش روز



مقصومه فرمائی نیا

به چند نفر پیام می‌دهم، با چند نفر تلفنی گپ می‌زنم و بعد هم تصمیم می‌گیرم راهی کوچه پس کوچه های شهر شوم تا حس و حال آدم ها و سفره های ساده و بی تکلف افطار را روایت کنم که از راسته بازار تا خلوت کوچه های بن بست به راه است. اذان مغرب که می‌گویند، شهری که تا لحظه ای پیش در شتاب و هیاهو بود، نفس عمیقی می‌کشد. در این یک لحظه، همه چیز آرام می‌گیرد؛ دستی که لیوان چای را به میهمان ناشناس تعارف می‌کند، انگشت های کوچکی که به نیت باز کردن روزه، به سمت خرما دراز می‌شود و بخاری که از حرکت، آدم ها را برای گفت و گو دسته بندی می‌کند؛ آن هایی که سرد و گرم روزگار را چشیده اند تا سال اولی که روزه گرفتن تازه واجیشان شده است. مسیر هم مشخص می‌شود.



## تیم خودجوش نوجوان ها

مسیر راکب می‌کنیم سمت عبادی ۶۳، مهدیه صاحب الزمان ۱۹. شنیده ام پسرهای ده ساله هر شب برای انداختن سفره ها کمک می‌کنند. یک عده پسر بچه بازیگوش و شیطان کنار هم جمع شده اند. انگار نه انگار تا چند ساعت قبل، سروصدا ایشان کوچه را برداشته بود؛ حالا هر چه خادمان مسجد می‌گویند، به گوش می‌گیرند و اطاعت می‌کنند. دل آرامی ما آدم ها به همین لحظه ها برمی‌گردد. سفره را به سلیقه خودشان پهن کرده اند.

هم کار را سپرده اند دست بچه ها. غذا سوپ رشته فرنگی است. کباب و امیرضا و مهدی می‌خواهند نام هیچ کدامشان از قلم نیفتد اما اعضای تیم خودجوش آن ها، خیلی زیاد هستند که حالا مجال گپ زدن با همه آن ها را نداریم.



ولیموی تازه و کنارش، ریحان های پاک شده و سبزی و خرما و زولبیا و ...

## افطاری برای رهگذران

شهر حس فوق العاده ای دارد؛ شیرین و وصف نشدنی. هم حال و هوای ماه مبارک رمضان را دارد و هم تکاپوی رسیدن بهار. پیامکی تازه، صفحه تلفن همراه را روشن می‌کند؛ «یکی از خانم های محله ما، یک میز بیرون خانه گذاشته برای افطاری رهگذران، یاسوپ است، یافرنی و ...»

مسیر را به سمت حرم مطهر ادامه می‌دهم. هوای شهر خنک و ملس است. بوی غذا برخی کوچه ها را برداشته است. چشم هایم را می‌بندم و قل های ریز در یک سوپ، پیش چشمم می‌آید که روی اجاق آشپزخانه به دل می‌جوشد؛ پر از جعفری

## قصه نخ و سوزن و سفره افطار

داخل خیابانی هستیم که چند متر آن طرف تر ختم می‌شود به میدانی که نماد دل گرم کننده ای برای اهالی این محله دارد؛ بنای تاریخی گنبدسبز، نور چراغ های روشن آن، آرامش حال خوب کنی دارد. صدای ترتیل قرآن از مغازه ای به گوش می‌رسد. زن میان سال پشت چرخ، پاروی پدال گذاشته است

و گوش به قرآن دارد. بایک سلام و احوال پرسی کوتاه می‌ایستم در چهارچوب در و باب گفت و گو را باز می‌کنم. او هنر خیاطی را خرج دوختن لباس نظامی کرده است. عمری پانزده ساله راهمین جا مشغول بوده است. می‌گوید: این راسته همه این حرفه را دارند. نگاهی به ساعت روی دیوار می‌اندازم؛ کم کم باید آتش سماقی را که از شب قبل برای افطار پار گذاشته است، بگذارد گرم شود. زیب ساک را که بازی می‌کند، خوش سلیگی از آن بیرون می‌ریزد. همه چیز مرتب روی هم چیده شده است؛ یک طرف پر از سبزی و نان های برش زده و ... می‌گوید: تصمیم داشتم افطار را خانه باشم؛ کنار خانواده و بعد از آن برگردم و کار را دنبال کنم اما نمی‌شود. همین جا با خواهرزاده ام روزه مان را باز می‌کنیم. خیلی از کسبه این طور هستند و غالباً در مغازه، روزه شان را باز می‌کنند. چای و خرما بین همه سفره ها، مشترک است. بعضی ها هم چرب ترش می‌کنند؛ مثل افطاری امشب من.



## این نذر ها نیاز به مراقبت دارند

قراگاه شهدای تبیین، داخل حسینیه آیت... شیرازی است و کعبه مبلغ ها. حسین اکبری از طلبه هایی است که اتفاقی ماه مبارک امسال، مسیرش به اینجا افتاده است برای تبلیغ. از حسینیه تا حرم، فاصله ای نیست.

خوشحال است؛ هم نماز را به جماعت در حرم می‌خواند

و هم افطار را میهمان آقا است. از آغاز تا پایان راه، پر از زمزمه و دعاست. در مسیر رفتن، هم مسجد زیاد است و هم نذری ها. اکبری از شوق آدم ها تعریف می‌کند: «گاه فکر می‌کنیم ما آدم ها خیلی از هم دور شده ایم و باید این ماه ها راه برسند تا دل هایمان را هم زمان به هم گرم کنند» و بعد می‌خواهد تا به نماز امشب برسد و می‌گوید: این نذر ها برای ماندن، نیاز به مراقبت دارند. خود من وقتی چرخش ملاقه ها را با نوحه و دعا خواندن آدم های بینم که برای افطاری و سحری دادن از دل مایه می‌گذارند، منقلب می‌شوم. از این حال و هوامثل جواهری باید محافظت کرد.

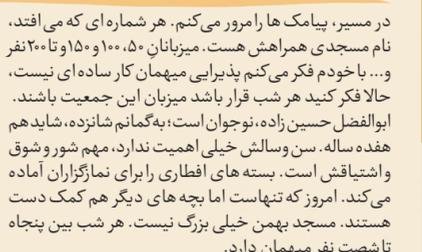
فاصله مسجد قبل با ورودی نواب صفوی، خیلی زیاد نیست و مسجد، در قدیمی و کهنه ای دارد. از آن هاست که انگار چند دوره تاریخی را دیده است. کسبه می‌گویند: خوبی همسایگی مسجد، همین است دیگر؛ نیاز نیست این همه راتا خانه برویم و برگردیم. البته مدام در حال محک زدن خودمان هستیم؛ اینکه مشتری مدار و منصف باشیم. از روی حضرت شرمغان می‌آید اگر غیر از این باشد.



## میزبانی مساجد از نمازگزاران

در مسیر، پیامک ها را مرور می‌کنم. هر شماره ای که می‌افتد، نام مسجدی همراهش هست. میزبانان ۱۰۰، ۱۵۰ و ۲۰۰ نفر و ... با خودم فکر می‌کنم پذیرایی میهمان کار ساده ای نیست، حالا فکر کنید هر شب قرار باشد میزبان این جمعیت باشند. ابوالفضل حسین زاده، نوجوان است؛ به گمانم شانزده، شاید هم هفده ساله. سن و سالش خیلی اهمیت ندارد، مهم شور و شوق و اشتیاقش است. بسته های افطاری را برای نمازگزاران آماده می‌کند. امروز که تنهاست اما بچه های دیگر هم کمک دست هستند. مسجد بهمین خیلی بزرگ نیست. هر شب بین پنجاه تا شصت نفر میهمان دارد.

بین سلام و علیک هایی که ابوالفضل در همان فاصله کوتاه با چند نفری دارد، یک نفر جلو می‌آید و او را با نام کوچک صدا می‌زند. می‌گوید: برای احتیاط چند بسته دیگر هم اضافه کن! حاج احمد احمدی، بانی افطاری های شبانه مسجد است. «البته خیلی ساده و مختصر» خودش این را می‌گوید و ادامه می‌دهد: این نان و پنیر و سبزی، ارزش حرف زدن ندارد. که شادی اش باشد برای اموات و کسبه ای که حالا بین ما نیستند.



## افطاری با طعم چند خرما و یک تکه نان

برخی ها انگار تنهایی بیشتر لذت می‌برند، حتی سفره هم پهن نمی‌کنند؛ مثل آن عزیز جانبازی که هر شب، یک سینی و قندان کوچک از آب نبات های هلی را با چند خرما و تکه ای نان، می‌گذارد پیش رویش و معتقد است که افطاری، ساده و خودمانی اش خوب است.

محمد غفوریان دوتومان می‌کند برای افطار بیرومی مسجد امام حسن عسکری ۱۹ که سوره سواتش را خانم ها از صبح چیده اند و سبزی از آب گرفته اند. میزبانان دست و دل بازند و نمی‌گذارند نمازگزار بی دون اینکه افطار کنند، از مسجد یا بیرون بگذارد. غفوریان می‌گوید: نزدیک افطار، آنجا جای تکان خوردن نیست. خیلی ها تا موقع شستن ظرف ها و سروسامان دادن کارهای مسجد، می‌مانند و خاطره هایشان را تعریف می‌کنند و شوخی می‌کنند و می‌خندند.

تادلت بخواد، رسم میزبانی در این شهر برپاست؛ از مساجد گرفته تا پارک ها و حسینیه ها و موبک های داخل کوچه ها. هر کسی به نوعی شریک است. اگر روزه داری دستش به دهنش نمی‌رسد، از برکت این سفره های افطاری ساده، بی نصیب نمی‌ماند.



هنوز دم افطار، صدای زنگ درهای خانه های مهر همسایه ها بلند می‌شود که کاسه ای آش و شله زرد را به تعارف آورده اند. این عشق های مشترک، بزرگ ترین ثروت ما در ماه عسل هستند که باید مراقبشان باشیم و آن ها را برای دیگران به ارث بگذاریم.

